



## متن خوانه اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین (Terence Irwin)

دکتر محسن جوادی



خانه اخلاق پیروهان جوان

جلسه نششم\_ ۱۵ آذر ۹۷

پیاده سازی: فاطمه شریفیان

اگر خاطرتان باشد، ارسطو گفت ما اگر  
بخواهیم عقیف شویم، باید کارهای  
عقیفانه انجام دهیم و اگر بخواهیم شجاع  
باشیم باید کارهای شجاعانه انجام دهیم. در  
این قسمت می‌گویید ممکن است کسی دچار  
اشکال و ابهام شود که معنای این حرف  
چیست؟ اگر من بتوانم کارهای شجاعانه  
انجام دهم پس شجاعم، در این صورت دور  
پیش می‌آید...

از متن

## [Virtuous Actions versus Virtuous Character]

1105a Someone might be puzzled, however, about what we mean by saying that we become just by doing just actions and become temperate by doing temperate actions.\* For [one might suppose that] if we do grammatical or musical actions, we are grammarians or musicians, and, similarly, if we do just or temperate actions, we are thereby just or temperate.

20 §2 But surely actions are not enough, even in the case of crafts;\* for it is possible to produce a grammatical result by chance, or by following someone else's instructions. To be grammarians, then, we must both produce a grammatical result and produce it grammatically—that is to say, produce it in accord with the grammatical knowledge in us.

25 §3 Moreover, in any case, what is true of crafts is not true of virtues.\* For the products of a craft determine by their own qualities whether they have been produced well; and so it suffices that they have the right qualities when they have been produced.\* But for actions in accord with the virtues to be done temperately or justly it does not suffice that they themselves have the right qualities.\* Rather, the agent must also be in the right state when he does them. First, he must know [that he is doing virtuous actions]; second, he must decide on them, and decide on them for themselves; and, third, he must also do them from a firm and unchanging state.

1105b As conditions for having a craft, these three do not count, except for the bare knowing.\* As a condition for having a virtue, however, the knowing counts for nothing, or [rather] for only a little, whereas the other two conditions are very important, indeed all-important. And we achieve these other two conditions by the frequent doing of just and temperate actions.

§4 Hence actions are called just or temperate when they are the sort that a just or temperate person would do. But the just and temperate person is not the one who [merely] does these actions, but the one who also does them in the way in which just or temperate people do them.

10 §5 It is right, then, to say that a person comes to be just from doing just actions and temperate from doing temperate actions; for no one has the least prospect of becoming good from failing to do them.

§6 The many, however, do not do these actions. They take refuge in arguments, thinking that they are doing philosophy, and that this is the way to become excellent people. They are like a sick person who listens attentively to the doctor, but acts on none of his instructions. Such a course of treatment will not improve the state of the sick person's body; nor will the many improve the state of their souls by this attitude to philosophy.\*

## [Virtue of Character: Its Genus]

Next we must examine what virtue is. Since there are three conditions arising in the soul—feelings, capacities, and states—virtue must be one of these.\* 1105b20

25 §2 By feelings I mean appetite, anger, fear, confidence, envy, joy, love, hate, longing, jealousy, pity, and in general whatever implies pleasure or pain. By capacities I mean what we have when we are said to be capable of these feelings—capable of being angry, for instance, or of being afraid\* or of feeling pity. By states I mean what we have when we are well or badly off in relation to feelings.\* If, for instance, our feeling is too intense or slack, we are badly off in relation to anger, but if it is intermediate, we are well off; the same is true in the other cases.

## [Virtuous Actions versus Virtuous Character]

Someone might be puzzled, however, about what we mean by saying that we become just by doing just actions and become temperate by doing temperate actions.

ممکن است کسی در مورد چیزی که منظور ما است دچار اشکال شود و منظور ما را متوجه نشود، از این که گفتیم ما عادل می شویم از راه انجام اعمال عادلانه و از راه انجام اعمال عقیفانه، عقیف می شویم.

اگر خاطرتان باشد، ارسطو گفت ما اگر بخواهیم عقیف شویم، باید کارهای عقیفانه انجام دهیم و اگر بخواهیم شجاع باشیم باید کارهای شجاعانه انجام دهیم. در این قسمت می گوید ممکن است کسی دچار اشکال و ابهام شود که معنای این حرف چیست؟ اگر من بتوانم کارهای شجاعانه انجام دهم پس شجاعم، در این صورت دور پیش می آید. طبق نظر ارسطو اگر بخواهم عقیف شوم باید کار عقیفانه انجام دهم، کار عقیفانه را چه کسی انجام می دهد؟ کسی که عقیف است، پس چه معنا دارد بگویم اگر می خواهم عقیف شوم باید کار عقیفانه انجام دهم؟ این ابهامی است که وجود دارد. ارسطو می گوید ممکن است کسی به این نظرم اشکال دوری بودن را وارد کند. اگر من کار شجاعانه انجام می دهم پس already شجاع هستم، پس چه معنا دارد بگویم از راه انجام عمل شجاعانه می خواهم عقیف شوم؟

For [one might suppose that] if we do grammatical or musical actions, we are grammarians or musicians, and, similarly, if we do just or temperate actions, we are thereby just or temperate.

کسی که ادیبانه صحبت می کند یا یک قطعه خوب موسیقی درست می کند، قطعاً ادیب یا موزیسین است که این کار را می کند. دقیقاً بحث عدالت هم همین طور است، اگر کسی کار عادلانه انجام می دهد پس حتماً عادل است.

اشکال این است که گفتید اگر بخواهیم عادل شویم باید کار عادلانه انجام دهیم، اگر بتوان کار عادلانه انجام داد، پس عادل هستیم که می‌توانم عادلانه عمل کنم، دقیقاً مثل این که اگر قطعه ادبی می‌سرایم پس ادیبم. ارسطو همیشه میان virtue و craft مقایسه می‌کند.

But surely actions are not enough, even in the case of crafts; for it is possible to produce a grammatical result by chance, or by following someone else's instructions.

حتی در بحث craft، صرف عمل نشان نمی‌دهد که فرد هنرمند یا ماهر است چون ممکن است این کار را از راه تقلید

از کسی انجام بدهد، یا ممکن است با آموزش و

توصیه کسی توانسته عمل را انجام دهد و صرف

عمل نشان نمی‌دهد فرد شاعر است یا ادیب. کسی

هم که عمل شجاعانه انجام می‌دهد نشان نمی‌دهد

شجاع است، ممکن است یک gap وجود داشته

باشد. در craft، gap کمتر است، در مثال‌های

مربوط به craft فاصله خیلی زیاد نیست ولی در

---

مطمئناً صرف کار مهم نیست حتی در craft ها، چون ممکن است کسی از روی شانس عملی را انجام دهد و فعل خوب از آب دربیاید، ولی این عمل از روی شانس است نه علم و اطلاع. وقتی عملی ادیبانه از روی شانس باشد، نمی‌گوییم صاحب آن عمل ادیب است ولی عمل، فعل ادیبانه‌ای است.

---

virtue احتمال‌های زیادی پیش می‌آید. می‌گوید هم در craft و هم در virtue ممکن است کسی کار

فضیلت‌مندانه‌ای انجام دهد ولی فضیلت نداشته باشد. به شبه‌فضایل اصطلاحاً so do virtue می‌گویند یعنی ظاهر

فعل شبیه virtue است ولی فضیلت واقعی نیست، ممکن است دو نفر مانند هم در جنگ مقاومت کنند ولی به یکی

از آنها می‌توانید بگویید شجاع و به دیگری نمی‌توان گفت شجاع!

مطمئناً صرف کار مهم نیست حتی در craft ها، چون ممکن است کسی از روی شانس عملی را انجام دهد و فعل

خوب از آب دربیاید، ولی این عمل از روی شانس است نه علم و اطلاع. وقتی عملی ادیبانه از روی شانس باشد،

نمی‌گوییم صاحب آن عمل ادیب است ولی عمل، فعل ادیبانه‌ای است. یا ممکن است کسی به انجام عملی توصیه

---

<sup>۱</sup> در اخلاق اسلامی و در کتاب اخلاق ناصری این بحث به خوبی مطرح شده است، در فصلی تحت عنوان شبه‌الفضائل.

کند و شخص دستورات و توصیه‌های او را انجام دهد، در این صورت ممکن است فرد مقلد خوبی باشد ولی نمی‌توان گفت صاحب حرفه است.

(در مباحث حکمت عملی دو مؤلفه مهم وجود دارد؛ یکی مربوط به فرونیسیس است که به آن virtue می‌گویند، و دیگری مربوط به art، techne و تکنیک است. از نظر ارسطو فرونیسیس و techne دو قدرت مربوط به عقل عملی آدمی هستند و سه قدرت هم در عقل نظری آدمی وجود دارد، از نظر ارسطو ۵ توان در عقل آدمی وجود دارد؛ سه تا مربوط به عقل نظری و دو تا مربوط به عقل عملی. حکمت یا Sophia (فلسفه)، episteme (دانش و علوم) و nous (قدرت شهود و فهم بدیهیات) مربوط به عقل نظری بودند. و art، techne (هنر)، هرچه مربوط به خلاقیت و امور تولیدی باشد) و phronesis (انجام عمل خوب) مربوط به عقل عملی بودند. بنابراین در عقل عملی دو مؤلفه داریم: craft که محصول techne است و virtue که محصول phronesis است.)

To be grammarians, then, we must both produce a grammatical result and produce it grammatically-that is to say, produce it in accord with the grammatical knowledge in us.

برای این که ادیب باشیم باید دو کار را بتوانیم انجام دهیم؛ یکی این که قطعه‌ای ادبی تولید کرده باشیم و این را هم ادیبانه تولید کرده باشیم، یعنی از روی دانش و معرفت نحوی و بلاغی خودمان باشد و ریشه تولید این قطعه ادبی به خاطر دانشی باشد که در ما هست، نه از روی شانس و تقلید از شخص دیگری. این دو عنصر باید باشد تا بتوانیم بگوییم شخص ادیب است.

Moreover, in any case, what is true of crafts is not true of virtues.

این طور نیست که داستانی که در مورد craft گفتیم در مورد virtue هم صادق باشد. در مورد craft گفتیم همین که دانش وجود داشته باشد و عمل هم از روی دانش انجام شده باشد، می‌توان فرد را صاحب آن حرفه به حساب آورد. ولی در فضیلت این داستان متفاوت است. البته منظور این نیست که دانش لازم نیست، بلکه علاوه بر دانش مؤلفه‌های دیگری هم نیاز است.

یک چاقو را در نظر بگیرید؛ این که این چاقو خوب است یا بد را خود quality این چاقو می تواند به شما بگوید، اگر چاقو برش خوبی داشته باشد می گوید چاقوی خوبی است. ولی در اخلاق این چنین نیست. ممکن است اعمال خیلی خوبی از فردی ببینید، مثلاً صدقه می دهد، انفاق می کند، کارهای شجاعانه انجام می دهد ولی نمی توانید بگویید این شخص، شخص خوبی است، quality اعمال خوب است و کارهای کاملاً خوبی هستند ولی مثل craft نمی توانید بگویید عاملش هم خوب است. در craft با دیدن چاقوی خوب می توانید بگویید چه چاقوساز خوبی! چون مؤلفه دیگری لازم ندارد، لازم نیست که سازنده آن نیت خوبی هم داشته باشد. چاقوی خوب مشخص می کند سازنده آن خوب بوده و کار خوبی صورت گرفته است. ولی در virtue نمی توانید این حرف را بگویید، وقتی کار شجاعانه ببینید نمی توانید بگویید چه کار خوبی صورت گرفته، اتفاقاً ممکن است خوب صورت نگرفته باشد چون ممکن است نیت فاعل آن خوب نباشد، اگرچه ظاهر فعل فضیلت است ولی مثل چاقو نیست که با دیدن کیفیت آن تصدیق کنیم کار خوبی صورت گرفته است. این جا حسن فعلی و حسن و فاعلی را مطرح می کند. در واقع در craft حسن فاعلی مهم نیست و مهم نتیجه کار است، همین که تولید خوبی باشد، کافی است. اما در اخلاق حسن فاعلی هم مهم است. از نظر ارسطو در agent سه مؤلفه اهمیت دارد، علاوه بر کیفیت عمل انجام شده، در عامل باید سه مؤلفه وجود

---

این طور نیست که داستانی که در مورد craft گفتیم در مورد virtue هم صادق باشد. در مورد craft گفتیم همین که دانش وجود داشته باشد و عمل هم از روی دانش انجام شده باشد، می توان فرد را صاحب آن حرفه به حساب آورد. ولی در فضیلت این داستان متفاوت است. البته منظور این نیست که دانش لازم نیست، بلکه علاوه بر دانش مؤلفه های دیگری هم نیاز است.

---

داشته باشد تا بتوانید بگویید فعل خوبی انجام شده است.

For the products of a craft determine by their own qualities whether they have been produced well; and so it suffices that they have the right qualities when they have been produced.

چون تولیدات یا محصولات در یک حرفه بر اساس کیفیت خودشان می توانند مشخص و معین کنند که آیا آنها خوب تولید شده اند یا نه، همین که وقتی تولید می شوند، کیفیت خوبی داشته باشند، کفایت می کند.

But for actions in accord with the virtues to be done temperately or justly it does not suffice that they themselves have the right qualities.

اما برای این که بتوانید بگویید اعمالی که ظاهرشان فضیلت است، از روی فضیلت هم انجام شده‌اند، صرفاً خود عمل نمی‌تواند این را نشان دهد، خود عمل نمی‌تواند بر این دلالت کند که عمل به ظاهر فضیلت‌مندانه از روی فضیلت هم انجام شده است. برای این که این اعمال بتوانند عقیفانه یا عادلانه انجام شوند، کیفیت خوبشان کافی نیست.

Action با production متفاوت است؛ action، کار phronesis است و production کار techne است.<sup>۲</sup> تغییر دادن دو نوع است؛ یک نوع از جنس craft و production است و دیگری عمل و تغییر در نفس است.

Rather, the agent must also be in the right state when he does them.

بلکه باید نگاه کنید به وضعیت عامل، حالت یا وضعیت عامل هم باید خوب باشد، اگر حالت خوبی داشته باشد و این کار را انجام داده باشد، کارش فضیلت است، و گرنه شبه‌فضیلت است.

First, he must know [that he is doing virtuous actions]; second, he must decide on them, and decide on them for themselves; and, third, he must also do them from a firm and unchanging state.

مؤلفه‌هایی که لازمند تا کار شجاعانه، شجاعت به حساب بیاید عبارتند از: اولاً علم لازم است، یعنی شخص واقعاً باید بداند این کاری که انجام می‌دهد فضیلت است و تصادفی و از روی جهل آن را انجام نداده باشد، بلکه از روی علم عمل را انجام داده باشد. دوم، فعل باید تصمیم خود فاعل باشد نه از روی فشار و تحمیل. فاعل باید خودش تصمیم

---

<sup>۲</sup> این سینا تعبیر زیبایی دارد، می‌گوید ما دو نوع داریم؛ در شرایطی نظاره‌گر هستی، منفعل و پذیرای نظام هستی هستیم ولی در جایی به هستی اعتراض می‌کنیم، آن را تغییر می‌دهیم و قدرت خلاقیت داریم، مثلاً می‌گوییم چرا در عالم ماشین نیست و ماشین تولید می‌کنیم. در جایی تولیدکننده‌ایم و در جایی صرفاً نظاره‌گر هستیم، اما تولیدگری ما ممکن است از نظاره‌گری مان بهره گرفته باشد. ابن سینا تفاوت عقل نظری و عقل عملی را در همین می‌داند، در عقل نظری گیرنده‌ایم، هرچه آرام بایستیم و جلوه‌های هستی را در خود منعکس کنیم، بهتر است. اما در عقل عملی می‌خواهیم تغییر دهیم و بسازیم.

بگیرد این کار را انجام دهد و برای خود فعل آن را انجام دهد یعنی مثلاً کار عادلانه انجام دهد به خاطر خود عدالت، نه این که بعداً بتواند از راه آن به چیزی برسد.

این جا اشکالی به ارسطو وارد است. ارسطو خیلی اوقات می گوید عدالت و فضایل دیگر را برای سعادت انجام می دهیم، اصل سعادت است. پس برای عدالت خودم را قربانی نمی کنم و برای رسیدن به چیز دیگری آن را انجام می دهم، عدالت را هم برای سعادت انجام می دهم. پس چه طور اینجا می گوید *for themselves*؟ اما ارسطو سعادت را چیزی جدا از عدالت نمی داند و این فضایل در سعادت انحلال پیدا می کنند. بنابراین این که فضایل برای خودشان انجام شوند، با این که برای سعادت انجام شوند تعارضی ندارد.

و سوم، منشأ عمل انفعال نباشد و چیزی گذرا در دل آدمی نباشد. فاعل باید عمل فضیلت مندانه انجام دهد نه به خاطر این که درونش درگیری است و هر لحظه به سمتی می رود. کسی که درونش درگیری داشته باشد، آدم پرهیزکاری

است نه عقیف، عفت آن است که ثباتی در درونش برقرار باشد و به راحتی با انجام عمل فضیلت مندانه کنار بیاید چون دعوا و کشش در درونش نیست. فضایل احوال نیستند بلکه ملکاتند. تفاوتش این است که عمل از روی حال منفعلانه است، مثلاً فرد فقیری

---

**در مورد craft لازم نیست این سه شرط وجود داشته باشد و دانش محض کافی است. اگر بدانیم کسی از روی دانش قطعه ای ادبی سروده، می گوئیم این فرد ادیب است، ولو به تطمیع فرد دیگری باشد یا هدف دیگری غیر از سرودن داشته باشد.**

---

می بیند، عواطفش تحریک می شود و پولی به او می دهد. ولی ملکات در درون فرد ثابت هستند و فرد به آسانی به آن ها عمل می کند.

As conditions for having a craft, these three do not count, except for the bare knowing.

درباره این که یک craft داشته باشیم، سه شرط ذکر شده لازم نیست و فقط دانش لازم است.

در مورد craft لازم نیست این سه شرط وجود داشته باشد و دانش محض کافی است. اگر بدانیم کسی از روی دانش قطعه ای ادبی سروده، می گوئیم این فرد ادیب است، ولو به تطمیع فرد دیگری باشد یا هدف دیگری غیر از سرودن داشته باشد.



As a condition for having a virtue, however, the knowing counts for nothing, or [rather] for only a little, whereas the other two conditions are very important, indeed all-important.

اما در مورد شرایط داشتن فضیلت، دانش لازم نیست یا نقش خیلی کمی دارد، اما دو شرط دیگر (تصمیم به خاطر خودش باشد و از روی ملکه باشد) خیلی مهم هستند و بلکه همه اهمیت برای آنها است.

اینجا ممکن است اشکال ایجاد شود؛ چرا دانش در فضیلت اهمیت ندارد؟ این نکته مهمی در اخلاق ارسطو است که همیشه مورد نزاع است. فرض کنید من بیمارم و به پزشک مراجعه می‌کنم، پزشک مشکل من را برایم توضیح می‌دهد ولی من از توضیحات دکتر چیزی متوجه نمی‌شوم و نتوانستم دانشی پیدا کنم، ولی پزشک را قبول دارم بنابراین به تجویزها و نسخه‌هایش عمل می‌کنم و بهبودی من حاصل می‌شود. من knowing ندارم اما تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم. ارسطو در اخلاق، نظری شبیه این دارد. ارسطو معتقد است لازم نیست همه مردم دانش کامل در مورد فضایل داشته باشند. ارسطو این جا نظری شبیه ابن سینا دارد، او هم می‌گوید در اخلاق به سختی می‌توانیم برهان داشته باشیم بنابراین بهتر است برای مردم از جدل استفاده کنیم، جدل یعنی لازم نیست دانش داشته باشم، همین که از حکیمی بپذیرم کافی است. این قسمت از لحاظ نظری بخش مهمی است در ارسطو، البته در این جا بحث را خیلی باز نمی‌کند ولی مفهومی مفهوم مهمی است و لوازم مهمی دارد.

اینجا نمی‌خواهد بگوید هیچ اطلاعی لازم نیست، اگر از خوب بودن کاری اطلاع نداشته باشید که اصلاً نمی‌شود. اطلاع در حد تصدیق ضروری است ولی ممکن است در مورد منشأ و ماهیت و دلیل آن knowing نداشته باشم ولی خودم تصمیم می‌گیرم با فرض این که کار درستی است، آن را انجام دهم. بحث‌های خوب ابن سینا در مورد اخلاق در جدل است، وقتی در جدل بحث می‌کند، معنایش این نیست که هر کس هر حرفی را گفت قبول کنید، این جدل نیست، جدل در جایی است که فرض این است که حرف درستی است ولی نمی‌توانیم به طرف مقابل توضیح دهیم، اصلاً شاید اگر توضیح دهید طرف مقابل دچار اشکال و ابهام شود و برایش شبهه ایجاد شود.

**پرسش:** می‌توان گفت با انجام عمل، معرفت هم حاصل می‌شود؟

پاسخ: نه، ممکن است از یک حکیم پرسید چرا عدالت را انجام می‌دهی، او می‌تواند توضیحات زیادی به شما درباره عدالت بدهد. این نظر را که فضیلت و فضیلت‌مند شدن می‌تواند به من معرفت هم بدهد، بعضی از نوارسطوئیان قبول دارند و همه قبول ندارند. در رویکرد کسانی مانند نوسبام است که احساس درست و فضیلت‌مندی می‌تواند کم معرفت بدهد. اما منظور این عبارت این نیست.

در این عبارت اول می‌گوید دانش لازم نیست و بعد می‌گوید اطلاع کمی لازم است، اما منظورش این نیست که بدون هیچ اطلاعی و از روی جهل کار درست را انجام دهید، بلکه می‌گوید لازم نیست به کلیت قضیه معرفت جامع و کامل و همراه با استدلال داشته باشید. ولی دو مؤلفه دیگر حتماً باید باشند و همه اهمیت برای آنها است.

And we achieve these other two conditions by the frequent doing of just and temperate actions.

جواب آن puzzle را می‌دهد. Puzzle این بود که می‌گویند چه طور می‌شود کار عادلانه انجام دهم و از راه انجام آن عادل بشوم. توضیح می‌دهد این طور نیست و هر کار عادلانه‌ای نشان نمی‌دهد من عادل هستم، اما با انجام کار عادلانه کم کم می‌توانم به

---

با تکرار می‌توانم فضیلت را ملکه کنم، من با تکرار می‌توانم ارزش عدالت را پیدا کنم، وقتی چندین مرتبه عدالت را برای خودش بخواهم، می‌فهمم مهم است و برای خودش تصمیم به انجام آن می‌گیرم نه برای چیز دیگری. این با انجام و تکرار اعمال عادلانه برای من حاصل می‌شود.

---

سمت عادل شدن بروم، اگر آن شرایط محقق شود.

با تکرار می‌توانم فضیلت را ملکه کنم، من با تکرار می‌توانم ارزش عدالت را پیدا کنم، وقتی چندین مرتبه عدالت را برای خودش بخواهم، می‌فهمم مهم است و برای خودش تصمیم به انجام آن می‌گیرم نه برای چیز دیگری. این با انجام و تکرار اعمال عادلانه برای من حاصل می‌شود.

Hence actions are called just or temperate when they are the sort that a just or temperate person would do.

این پاراگراف تقریباً جمع‌بندی و تکرار مطالب قبلی است. (می‌دانید که این کتاب نوشته و قلم خود ارسطو نیست، یکی از شاگردان ارسطو تقریر کرده و ادیت خودش است، به همین خاطر تکرار دیده می‌شود.)

اعمال عادلانه یا عقیفانه به حساب می‌آیند وقتی این ویژگی را داشته باشند که جوری باشند که یک فرد عادل انجام می‌دهد، نه این که فقط ظاهرش عادلانه باشد.

But the just and temperate person is not the one who [merely] does these actions, but the one who also does them in the way in which just or temperate people do them.

فرد عادل یا عقیف کسی نیست که فقط این اعمال را انجام دهد، بلکه اعمال عادلانه یا عقیفانه را انجام می‌دهد به طریقی که فرد عادل و فرد عقیف آن‌ها را انجام می‌دهد.

پس روشن شد اشکال دور پیش نمی‌آید و اینجا دوری وجود ندارد.

It is right, then, to say that a person comes to be just from doing just actions and temperate from doing temperate actions; for no one has the least prospect of becoming good from failing to do them.

پس می‌توانم این حرف را بگویم که شخص، عادل می‌شود از راه انجام اعمال عادلانه، و از راه انجام کار عقیفانه عقیف می‌شود، ولو این که در مراحل اولیه عفت نیست و به سختی کارهای عقیفانه را انجام می‌دهد، ولی کم کم عفت ملکه می‌شود و شخص، عقیف می‌شود. هیچ آدم عاقلی نیست که گمان کند و کمترین احتمال را بدهد که من از طریق انجام ندادن عدالت عادل می‌شوم، اگر قرار است عادل شوم از راه انجام عدالت عادل می‌شوم.

اختلافی در نوشته‌های ارسطو هست بین کتاب اول و کتاب دهم، کتاب دهم کمی مخالف کتاب اول است، در کتاب دهم حرف‌هایی خلاف حرف‌های کتاب اول می‌گوید، بعضی گفتند کتاب دهم اضافه نوافلاطونیان است. اینجا قسمتی است که با کتاب دهم جور در نمی‌آید.

The many, however, do not do these actions.

اما آدم‌های زیادی هستند که این اعمال (عدالت، عفت، شجاعت و ...) را انجام نمی‌دهند. مثلاً در خانه می‌نشینند و تأملات فلسفی می‌کنند.

They take refuge in arguments, thinking that they are doing philosophy, and that this is the way to become excellent people.

آن‌ها پناه می‌برند به استدلال و بحث و نظر، و می‌گویند شما وارد میدان شوید ما بحث‌هایش را انجام می‌دهیم و به نظر و مبانی نظری وارد می‌شویم، معتقدند فلسفه همین است و تصور می‌کنند راه سعادت و خوشبختی همین است.

They are like a sick person who listens attentively to the doctor, but acts on none of his instructions.

داستان این‌ها داستان مردمان مریضی است که وقتی به پزشک مراجعه می‌کنند، خیلی دقیق به او گوش می‌کنند اما به هیچ کدام از حرف‌های پزشک عمل نمی‌کنند.

Such a course of treatment will not improve the state of the sick person's body; nor will the many improve the state of their souls by this attitude to philosophy.

این روش بیماری فرد را علاج نمی‌کند، خیلی از آن افراد هم نمی‌توانند بیماری روحی‌شان [مشکلات اخلاقی] را با این طور نگاه به فلسفه علاج کنند. داستان کسانی هم که instrumentهای اخلاق را عمل نمی‌کنند، یعنی به متن اعمال نمی‌روند، شبیه همین است. و روح‌شان را تغییر نمی‌دهد.

اشکالی که این جا هست این است که در فصل آخر قسمتی دارد، که توضیحش خیلی سخت است و آن جا دقیقاً خلاف این حرف را می‌گوید. می‌گوید هیچ چیزی، نه عدالت، نه عفت، نه شجاعت به اندازه فلسفه و تأمل نمی‌ارزد

و هر چیزی اگر ارزشی دارد به خاطر این است که ما را در موقعیت فلسفه قرار می‌دهد و خودش ارزش استقلالی ندارد، حتی عدالت. اگر عدالت خوب است، به خاطر این است که زمینه‌ای را برای ما ایجاد می‌کند که بتوانیم فلسفه داشته باشیم. این دو متن خیلی با هم سازگار نیستند، تفسیرهایی هست که این دو را با هم جمع می‌کند و یکی از کسانی که خوب این جمع کردن‌ها را انجام می‌دهد، فارابی است. فارابی کتابی دارد به نام الجمع بین رأی الحکیمین. خیلی‌ها می‌گویند کتاب دهم نوشته ارسطو نیست و کار نوافلاطونیان است و آن‌ها بعداً اضافه کردند. ولی فارابی به زیبایی جمع می‌کند.

Next we must examine what virtue is.

---

در نفس ما سه حالت یا ویژگی یافت می‌شود که به هم نزدیکند و گاهی با هم اشتباه می‌شوند؛ عواطف و احساسات، ظرفیت‌ها و توان‌ها، و حالت‌های ثابت و ملکات. فضیلت باید یکی از این سه حالت باشد.

---

حالا وقت این است که بگوییم فضیلت چیست. کم کم نزدیک می‌شود به تعریف فضیلت و بعد جزئیات و نمونه‌های فضیلت.

Since there are three conditions arising in the soul—feelings, capacities, and states—virtue must be one of these.

باز هم فضیلت را تعریف نمی‌کند و می‌خواهد چیزهایی را از محدوده فضیلت جدا کند. در نفس ما سه حالت یا ویژگی یافت می‌شود که به هم نزدیکند و گاهی با هم اشتباه می‌شوند؛ عواطف و احساسات، ظرفیت‌ها و توان‌ها، و حالت‌های ثابت و ملکات. فضیلت باید یکی از این سه حالت باشد. این سه حالت نباید با هم اشتباه شود، عواطف غیر از ملکات است. این سه حالت را باید از هم تفکیک کرد، فضیلت از نوع حالت سوم است یعنی ملکه<sup>۳</sup>، نه feeling است و نه capacity.

---

<sup>۳</sup> مقاله‌ای دیدم از مرحوم آقای سیاسی در مورد خوی و ملکه، در حدود سی الی چهل صفحه در مورد ملکه توضیح داده است.

By feelings I mean appetite, anger, fear, confidence, envy, joy, love, hate, longing, jealousy, pity, and in general whatever implies pleasure or pain.

احساسات یعنی شهوت، خشم، ترس، آرامش و طمأنینه، دشمنی، خوشی و لذت، عشق و محبت، نفرت، شهوت زیاد، حسادت، مهربانی، و به طور کلی عواطف حالاتی هستند که با خودشان نوعی درد و لذت دارند. اینها حالات عاطفی هستند، عاطفه یعنی آدمی را معطوف به جایی می کنند و آدمی را با استفاده از اهرم درد و لذت به حرکت وامی دارند.

By capacities I mean what we have when we are said to be capable of these feelings-capable of being angry, for instance, or of being afraid\* or of feeling pity.

منظور من از قوا چیزی است که آنها را داریم وقتی گفته می شود قادریم به این عواطف. امکانی در آدمی وجود دارد که انسان را قادر می کند به داشتن عواطف. مثلاً می توانیم خشم داشته باشیم یا می توانیم ترس داشته باشیم یا احساس مهربانی و محبت می توانیم داشته باشیم. و چون قوای زیاد و پیچیده ای داریم، عواطف زیاد و پیچیده ای نیز داریم. ظرفیت ها یا توان ها یا قوا حالتی دیگر هستند. قوا زادگاه عواطفند، این که من خشم دارم به خاطر این است که قوه ای در من هست که به من اجازه می دهد این احساس را داشته باشم، مثلاً در درخت یا در میز این احساس نیست چون قوا وجود ندارد. قوه خاستگاه است نه خود عواطف، قوای نفس غیر از شهواتند، قوای نفس مبدأ شهواتند، چون این قوا را داریم عواطفی پیدا می شوند.

By states i mean what we have when we are well or badly off in relation to feelings.

ملکات وقتی پیدا می شوند که ما نسبت خوب یا بدی را با احساسات داریم، اگر نسبتمان با احساساتمان خوب باشد، ملکه فضیلت داریم و اگر نسبتمان با عاطفه ای بد باشد، ملکه فضیلت را نداریم. مثلاً ابتدا ظرفیتی برای خشم داریم، بعد خشم ایجاد می شود و در مرحله بعد ملکه ایجاد می شود، ملکه یعنی نسبت من با خشم، اگر با خشم در اعتدال باشم، فضیلت است اما اگر زیاد یا کم باشد فضیلت نیست.

If, for instance, our feeling is too intense or slack, we are badly off in relation to anger, but if it is intermediate, we are well off; the same is true in the other cases.

اگر خشم یا احساس دیگر ما خیلی زیاد باشد و نتوانیم مهارش کنیم یا خیلی کم باشد، نسبتمان با آن احساس در حالت یا state خوبی نیست. اما اگر احساس در اعتدال باشد، نسبتمان نسبت خوبی است.

**کلیدواژگان: فضیلت، حرفه، دانش، ملکه، احساس، قوی نفس**